

نوت موسیقی این آهنگ‌ها و نغمات را از دور و نزدیک هرکس خواسته باشد میتواند توسط اداره ارمغان از آقای مهنازی دریافت کند

## عقیده ژان ژاک روسو

### در علوم و صنایع

علوم و صنایعی که افکار و عقول بشر تاکنون اکتشاف و اختراع نموده است آیا موجب تصفیه اخلاق عمومی یا اسباب فساد حالات روحیه عائله بشری است؟ - اینست موضوع بحث ما که در اختیار احد الطرفین جز حیرت مرجحی در بین نیست و البته در موقع مذاقه و مباحثه در این قبیل مسائل نظریه باید منصفانه با امخاصی که از انواع این صنایع و علوم عاری و بری هستند هم سنک و ترازو شده و لوح خاطر را از غبار حب و بغض طرفین موجب و منفی مصفا نموده حقایق را بی طرفانه در تحت نظر غور و تدقیق آورد. هرچند یافتن چنین حکمه بی‌آلایشی که طرفدار هیچ ظاهر فریبنده و هیاهوی بی‌اصلی نباشد خیلی اشکال دارد مخصوصاً در مقابل عالم ترین مدلل عالم و دانشمند ترین اصناف بنی آدم چگونه میتوان بقدرح و تنقید علم و صنعت و مدح و تمجید جهل و بطالت زبان گشود چطور میشود در محبوسه يك آکادمی معروف هم تحصیل علوم و صنایع را تحقیر و هم علمای حقیقی را احترام نمود؟ معذک من این تناقض و تضادها را میبینم و از ادای مقصود خود منصرف نمیشوم زیرا که در

حقیقت من نمیخواهم از علم بدگوئی و صنعت را تکذیب کنم بلکه مقصود من از نوشتن این مقاله دفاع از تقوی و فضیلت و شرافت و عفت است و یقین دارم که در نزد اهل بصیرت عمل صالح و قلب پاک بر هزاران فضل فروشی و نکته سنجی ترجیح دارد پس از چه میترسم؟ شاید تصور حالت مستمعین و قارئین که از انوار این علوم مستشرق و از بحار این صنایع مستشربند مرا مانع میشود؟ خیر؟ علم و آگاهی مخاطب برای تشخیص صحت و سقم موضوع بسیار نافع و همیشه سخن را روی با صاحب‌دلان است و دخلی با احساس و عقیده خطیب و نویسنده ندارد.

بزرگان عالم هرگز در مباحث مشکوک حکمیت نکرده‌اند زیرا که در ترجیح هر طرف بدون دلیل قاطع و برهان ساطع خطا کرده و محکوم خواهند بود و برای حفظ حقوق فردی یا نوعی حق آنستکه اول موضوع واضح و معین و معلوم و مبرهن شود تا هنگام دفاع از آن در پیش محکمه وجدان هر مسأله نبوده و از روی بصیرت قضاوت گردد بملأه در نوشتن این مقاله علتی دیگر موجود است که مرا بیشتر بنگارش وادار میکند و آن اینستکه چون از روی عقیده باطنی و ذوق فطری و وجدان پاک این مقاله را که حاکی روح من است مینویسم و جز طرفداری حق و حقیقت مقصودی نداشته و ندارم البته نتایج آن عاید من خواهد شد و فیض چنین نتیجه بهترین محرك من است.

## قسمت اول

عجب منظرهٔ غریب و تماشاگاه عجیبی است می‌گویند انسان از کتبم عدم بعصهٔ وجود قدم گذاشته که برای نجات خود مجاهدت و کوشش نماید سعادت خود را بجوید مقصود خلقت خود بی برد. با اشعهٔ انوار عقل ظلمات غلیظ طبیعت را که حجاب دیدهٔ بصیرت اوست فرق گذارد با پروبال علم و عمل بمقام حقیقی خود پرواز کند با قوهٔ نفس ناطقه نواحی افلاک صعود نموده بنفوس فلکیه اتصال یابد با قدمهای بلند خورشیدوار فضای وسیع آفرینش را طی نماید و از همه مشکلترا آنکه در درون خود داخل شده معرفت بحال خویش و علم بمقامات انسانیت پیدا کرده تکالیف و وظایف خود را تشخیص داده غایت و سبب خلقت خود را درک کند همه این مطالب و گفتگوها چندین پشت میگذرد که در مابین ما تجدید و تکرار شده و میشود

و قتیکه اروپا همین قسمت از عالم که امروز منورالفکرترین ملک بشمار میرود در ظلمات توحش قرون اولیه سیر میکرد ساکنین این قطعه چندین قرن بود که در یک حالتی که از جهالت هم بمراتب پست تر بود زیست مینمودند در اصطلاح اهل علم نمیدانم چه کلمهٔ نامربوطی را بجای (پست تر از جهالت) میتوان استعمال نمود تا بگویم که آن کلمه مقام علم را غصب کرده بود و مثل سد محکم در مقابل انوار علم و تربیت مقاومت و ممانعت مینموده بنابراین

يك انقلاب عظیمی لازم بود، که عائله بشر را زیر و رو کرده و این خفتگان وادی غفلت را با سایر ملل عالم همدوش و همراه نماید هجرت آنکه انقلاب از طرفی که بهیچوجه انتظار نمیرفت یعنی از جزیره العرب با اسم مذهب اسلام ظهور نمود

قبل از آن يك آفت خانمان بر انداز و بلیه جهانسوز یعنی خط و سواد کم کم شایع شده بود و سقوط بخت قسطنطنین بقایای خط یونانیان را در ایتالیا نقل داد و فرانسه هم سهم خود از این گنجهای شایگان که فضاله دیگران بود بهره و نصیبی گرفت چیزی نگذشت که بر اثر خط نوشتن قافله علوم نیز رسیده و بر صنعت کتابت و تحریر هنر و تقدیر هم افزوده شد البته همه میدانند که این ظهورات تدریجی ولی طبیعی است کم کم بازار صنایع مستظرفه رواج یافت علم اجتماع و معاشرت رونق گرفت میل خوش آمد گوئی و دلنوازی دوستان و ترضیه خاطر آشنایان و خودنمائی در میان همسران در خاطر عامه تولید شد

همچنانکه بدن احتیاجات ضروریه دارد که از آنها مستقنی نیست عقل و روح نیز غذای مخصوص و مایحتاج مناسب خود دارند ولی بعضی احتیاجات یعنی قسمت اول اساس زندگانی و لازمه تعیش هیئت جامعه اند و ما بقی یعنی قسمت ثانی فقط برای نزهت خاطر و تفریح دماغ و انبساط روح بکار میروند. بطوریکه حکومت و قانون در امنیت و رفاهیت افراد جامعه عامل منحصر است علوم و ادبیات و صنایع هم با آنکه دارای استقلال تام نیستند

ولی تأثیر کامل در اخلاق و عادات ملل دارند یا واضح تر و بی پرده تر این علوم و صنایع سلاسل و اغلال محکم آهنین برگردن و بازو و پای خلق گذاشته و آنها را بهزاران قید زحمت و خفت دستگیر و اسیر کرده و در ظاهر تاجهای گل افتخار بر تارک این اسیران مقید گذاشته و از ادراک حظ طبیعی و ذوق فطری و آزادی خداداد و کیفیت حیلی و روحانی که برای آن خلق شده اند آنها را باز داشته است همین علوم و صنایع ربقة اسارت و اطاعت خود را بگردن آن بینوایان گذاشته و يك عبودیت منحوس را قوه چند کلام شیرین و اشعار نمکین با لذت مشاهده صنایع رنگین و اشکال دلغریب پر از زیب و زین دونظر آنان محبوب کرده و باسم تربیت و تمدن خلق عالم را در زیر مهمیز اقیاد و اطاعت انداخته است پایه تخت اقتدار سلاطین از اول بر روی احتیاج گذاشته شد ولی علوم و صنایع آنها را ثابت و استوار ساخت .

ای دول معظمه عالم ، لیاقت فطری ، هنر های طبیعی را دوست بدارید و مروحین آنها تشویق و حمایت و کمک کنید  
 ای ملل متمدنه و ای اسیران دلشاد لیاقت فطری و استعداد ذاتی را در خود تربیت کنید زیرا که این سلیقه نازک بین و طبع مشکل پسند شما از اثر همین عطیه الهیه است این ادبها و معقولیت ها و اخلاق حسنه که در میان شما ایققدر رواج دارد و سهولت شما را بهم مرتبط و متصل میسازد یعنی این ظواهر دلغریب فضیلت و تقوی که از باطن و حقیقت عاری است یکی از آلاء و نعمای آن

موهبت خدائی است ملاحظه کنید همین ادب ظاهری و همین معقولیت عاری از حقیقت که هرگز بقدر ادب و معقولیت واقعی محبوب و مؤثر نیست آتن و روم را در ایام جلالت و عظمت خود از تمام عالم ممتاز نمود و بی شبهه از همین تمدن دروغی است که قرن ما و ملت ما بر تمام قرون و کلیه ملل امروزه تفوق و ترجیح یافت اما يك فلسفه حقیقی که از علم فروشی و خودنمایی مبرا باشد؟ يك اطوار و حالات طبیعی بی آرایش ولی بغایت محبوب القلوب! يك عادت و روش خالی از تکلف نه بخشونت لهجه نمسوی ها و نه بایماء و اشاره حالی کردن اهالی ماوراء جبال: اینهاست ثمره ذوق فطری و قریحه خداداد که در مکتب فضیلت و تقوی تحصیل شده و از رواجی بازار کم کم تکمیل شده است چه قدر حیوة و تعیش در ما گوارا میشد اگر قالب ظاهر ما تمثال صورت باطن ما بود. اگر عصمت و عفت در ما از فضایل ما محسوب میشد و اگر نصایح و مواعظ ما با عمل موافق بود؟ اگر بر عنوان القاب فلافه عصر فلسفه حقیقی صدق میکرد. اگر هر فردی از ما خود را وظیفه دار حفظ نوع میدانست و بقای خود را در بقای آنها تصور میکرد اما افسوس که این اخلاق و صفات غالباً در یکجا جمع نمیشوند و فضائل روحانی و اخلاق طبیعی هم بساین درجه محتاج خود نمائی و ظاهر سازی نیست تجملات ظاهری و لباسهای فاخر و زینتهای جسمانی از ثروت و مکنذ صاحب خود حکایت میکنند نظافت ظاهری سابقه ذوق باطنی او را کشف می نماید

صحت مزاج و سلامت بدن و قوت بنیه از علامات دیگر شناخته میشود این حالات طبیعی در زیرکسوت خشن روستائی بیشتر است تا در تحت لباسهای فاخر يك نفر درباری همانطوریکه زیب و زینت و تجمل ظاهری بدن با قوت و شجاعت روح مربوط نیست فضائل اخلاق و شمایل خصال که ملکات نفسانیه اند معلوم و ادب و صنایع ظاهری دخلی ندادد  
بقیه دارد  
مایل توپسر کانی

## ادبای افغان

آقای ملا عبدالعلی متخلص مستغنی

این شاعر معاصر پارسی امروزه در قلمرو دولت مستقلة افغان در حسن بیان و شیوائی سخن مقام بلندی احراز کرده و منادی اتفاق اسلام و جارجی سعادت مسلمانان بشمار میرود اصل و نژاد وی افغانی است و در پایتخت کابل تولد و نشو و نما یافته است آقای مستغنی پسر ملا رمضان از طایفه افغان وردک یکی از طوایف غلیجائی است  
در علوم عربیه و ادبیه کامل و در نثر و نظم از طراز اول ادبا و شعرای فارسی زبان کنونی افغان محسوب میگردد  
از حالات وی بیش از این اکنون ما را اطلاعی نیست ولی امیدواریم درآتیه تحصیل اطلاع کامل نموده و بنام احیای ادبیات فارسی واتحاد ادبی ایران و افغان شرح حال و آثار او را بنکاریم چنانچه جریده شریفه ارشاد النسوان منطبعه کابل خبر میدهد پس